

آگاه بودن و سول بودن

درس اول

ظاهراً همه ما در مورد بی سرو سامانی های تعلیم و تربیت خود را «بی گناه» می دانیم، زیرا می پنداریم که امور مربوط به خود را سرو سامان بخشیده ایم. ولی چنین نیست. ما باید برای خود کاملاً روشن کنیم که چه چیزهایی را می دانیم و چه چیزهایی را نمی دانیم تا بتوانیم، برخلاف گذشته، از درهم و برهم شدن دائمی دانسته ها و ندانسته هایمان جلوگیری کنیم.

منظور من از احساس بی گناهی ناشی از بی خبری چیست؟ اجازه بدهید مثالی بزنم. ده سال پیش اغلب مادر مورد کشیدن سیگار بی گناه بودیم و تقصیری نداشتیم. هیچ کس برای کشیدن سیگار فضیلت خاصی قائل نبود، لکن آن را کمی بیش از یک امر مربوط به عادت و سلیقه شخصی تلقی می کرد. اما امروز تأثیر دود سیگار را در ایجاد سرطان ریه همگان، در مقیاس وسیع، می دانند و ما دیگر در مورد کشیدن سیگار بی گناه نیستیم. ممکن است باز هم به کشیدن سیگار ادامه دهیم، اما از نتایج و عواقب احتمالی و خیم آن نیز اطلاع کامل داریم. مثال دیگر؛ ده سال پیش برای یک تولیدکننده وسایل الکتریکی [مانند سازندگان لامپ های مهتابی - م] مقرون به صرفه بود که فضولات حیوۀ کارخانه خود را در نزدیک ترین رودخانه یا آب های راكد بریزد. این مواد فرعی کارخانه در آب فرو می رفت و از انظار ناپدید می گشت و تا جایی که مردم آن زمان می دانستند، موضوع خاتمه یافته تلقی می شد اما امروزه که برای پژوهشگران رابطه میان حیوۀ موجود در آب، و حیوۀ موجود در بدن ماهی های کوچک، حیوۀ موجود در بدن ماهی های بزرگ و بالاخره بافت بدن انسان هایی که این ماهی را می خورند، روشن شده است، دیگر به هیچ وجه کارخانه دار یادشده از گناه مبرا نیست.

نظیر این موارد در آموزش و پرورش و فعالیت های برنامه ریزی هم وجود دارد. لذا با اطلاع از یافته های تأیید شده پرورشی و آسیب شناسی های جدید، باید در پاره ای از موارد نسبت به ده یا بیست سال پیش، کمتر خود را بی گناه و غیر مسئول بدانیم. بنابراین، «احساس بی گناهی ناشی از بی خبری» کم کم باید جای کاسته و بر بار مسئولیتمان افزوده می گردد.

اخیراً دریافته ایم که تحت شرایط یادگیری مساعد، دانش آموزان از لحاظ میزان سرعت در یادگیری موضوعات، متفاوت اند، نه از لحاظ سطحی که در یادگیری می توانند بدان برسند و یا استعدادی اساسی که برای آموختن دارند. پژوهش های بنیادی که در این زمینه انجام یافته است نشان می دهد که حتی ۹۰ درصد از دانش آموزان می توانند موضوعات درسی خود را در سطحی فراگیرند که تحت شرایط عادی فقط از عهده دانش آموزان برجسته (که نسبت آن ها از حدود ۱۰ درصد تجاوز نمی کند) بر می آید. نتیجه این که، قسمت اعظم آنچه اصطلاحاً «تفاوت های فردی در یادگیری مدرسه ای» نامیده می شود، همانا اثر شرایط خاص مدرسه است (که در یک جا بهتر و مناسب تر است ولی در جای دیگر چنین نیست) نه اثر تفاوت استعداد های اساسی دانش آموزان (البته به جز درصد بسیار کوچکی از کودکان درگیر با مسائل ژنتیکی و غیره).

می بینیم که هر قدر دانش و اطلاعات ما درباره چگونگی افزایش یا کاهش تفاوت های فردی در زمینه یادگیری های مدرسه ای بیشتر شود، مسئولیت ما در قبال آموزش شاگردان خویش بیشتر و بیشتر می شود.

پی نوشت

این مطلب قسمتی از سخنان پروفیسور ب. اس. بلوم، یکی از پژوهشگران جهانی تعلیم و تربیت است. بلوم این سخنان را در تهران، تحت عنوان «ابعاد مختلف مفهوم بی گناهی در آموزش و پرورش» ایراد کرده است. ما این نوشته را از کتاب «آسیب شناسی نظام برنامه ریزی درسی ایران و راهبردهایی برای اصلاح آن» - ۱۳۸۱، انتشارات سرمد - نوشته آقای سیدمرتضی خلخالی، انتخاب کرده ایم.